

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال چهاردهم، شماره ۵۵، بهار ۱۴۰۱
صفحات: ۳۶-۱۵
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۱۲/۲۰
مقاله: پژوهشی

بازشناسی مفهوم دموکراسی متعهد در اندیشه سیاسی علی شریعتی

علی میرزایی* / داراب فولادی** / امید علی احمدی***

چکیده

علی شریعتی به عنوان یک روشنفکر در زمینه های مختلف در سپهر اندیشه ایران معاصر گام های بلندی برداشته و در قامت یک اندیشمند مؤلف ظاهر شده است. آن بخش از تولیدات فکری او که بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران اثرات عمیقی نهاده، وارد کردن عنصر مسؤولیت اجتماعی و مفهوم «تعهد» به قاموس روشنفکری و کنش سیاسی بوده است. او برای این کار به بازتعریف سیاست و مفاهیم مرتبط با آن پرداخت. در این تحقیق مبانی نظری و جانمایه خوانش شریعتی از سیاست بویژه نظریه امت و امامت یا دموکراسی متعهد را مورد بررسی قرار گرفته است. در این میان سوال اصلی پژوهش عبارت از این است که شریعتی در مفهوم پردازی دموکراسی متعهد تحت تأثیر کدامین رویکرد کلان سیاسی قرار داشته و پیامدهای نظری آن چه بوده است؟ یافته های پژوهش نشان می دهد شریعتی در مفهوم پردازی دموکراسی متعهد تحت تأثیر رویکرد سوسیال دموکراسی قرار داشته و تلاش وی برای تلفیق آن با عناصر مکتب تشیع به ارایه نظریه امت و امامت و بازتعریف مفاهیم سیاسی در این چارچوب منتهی شده است. در فرآیند انجام این پژوهش، اطلاعات لازم از طریق ابزار کتابخانه ای گردآوری شده و با کاربری روش توصیفی-تحلیلی مورد استنتاج قرار گرفته اند.

کلیدواژه ها: سیاست؛ دموکراسی متعهد؛ سوسیال دموکراسی؛ امت و امامت.

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد آشتیان، دانشگاه آزاد اسلامی، آشتیان، ایران.

alimirzaei1353@gmail.com

** استادیار گروه علوم سیاسی، واحد آشتیان، دانشگاه آزاد اسلامی، آشتیان، ایران (نویسنده مسؤول).

darab_fooladi@yahoo.com

*** استادیار گروه علوم اجتماعی، واحد آشتیان، دانشگاه آزاد اسلامی، آشتیان، ایران.

۱. بیان مسأله

وقتی فلات ایران به دلایلی چند از جمله سابقه کهن، مرکزیت تاریخی و جغرافیایی، موقعیت راهبردی در پیوند قاره های آسیا، اروپا و آفریقا، ذخایر و منابع ارزشمند اقتصادی و انسانی و طمع بیگانگان در دسترسی به این منابع، پهناوری قلمرو و تنوع فرهنگ ها و نفوس آن همیشه در معرض تحولات درونی یا بیرونی از جنس سیاست قرار داشته است. این پیشینه تاریخی که همزاد تکوین تمدن ایران باستان است و تا به امروز نیز گسترش و ادامه یافته، جامعه ایران را خواسته یا ناخواسته به میدان تحولات و رقابت های سیاسی بدل نموده است. اما این تحولات با ورود متغیر جدیدی به نام تجدد در دو سده اخیر شتاب بیشتری به خود گرفته است. مدرنیته که می توان آن را روح حاکم بر تمدن غرب نامید در وجوه مختلفی بر سرزمین های مشرق زمین و از جمله ایران ظاهر شد که مهمترین نمود آن در وجه سیاسی، مبارزه با استبداد و تحقق حاکمیت رأی و اراده مردم بود. عنصر استبداد که به درستی توسط برخی صفت ذاتی کنش سیاسی در تاریخ ایران و مشرق زمین قلمداد می شد و در عصر قاجار به نهایت خود رسیده بود (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۲۷)، جامعه ایران را با بحرانی به نام انسداد سیاسی^۱ مواجه کرده بود. در چنین شرایطی رابطه ملت و دولت تقریباً منقطع شده و در نتیجه سرمایه اجتماعی در سطح کلان، حمایت ملت از دولت و اعتماد دولت به ملت به حداقل ممکن رسیده بود. این شرایط انسداد سیاسی که ریشه آن در استبداد و پادشاهی مطلقه بود توسط نخستین نمود اندیشه تجدد یعنی مشروطیت^۲ که جانمایه آن حاکمیت رأی و اراده مردم بود مورد پرسش و انتقاد قرار گرفت. اما فرهنگ سیاسی آن عصر ایجاب می کرد نواندیشان جامعه مستقیماً به موضوع استبداد یورش نبرند، بلکه به لوازم و ضوابطی بپردازند که طرح آن ها متضمن تحدید قدرت مطلقه پادشاه باشد. در این میان، نخستین و مهمترین این موارد قانون بود (آدمیت، ۱۳۹۲: ۱۷۲). دلیل انتخاب قانون به عنوان گرانیگاه مطالبات روشنفکران جهت اجرای پروژه مشروط کردن قدرت مطلقه پادشاهی این بود که به گفته میرزاشفیعی بی قانونی و بی عدالتی به صفت مشبهه دولت ایران تبدیل شده بود (آدمیت، ۱۳۹۲: ۱۷۲) و تا این معضل حل و فصل نمی شد تحولی اتفاق نمی افتاد.

1. Political Obstruction

2. Constitution

اندیشه قانونمند کردن، مقید سازی و مشروط کردن قدرت مطلقه پادشاه و حاکمیت اراده ملت که در آن عصر «سلطنت عموم ملت» خوانده می شد، با توجه به خواستگاه اندیشه کنشگران سیاسی در سه صورت بندی مختلف ظاهر شد:

الف) جریان طرفداران لیبرال دموکراسی که متأثر از فرهنگ سیاسی اروپای غربی بودند و بعدها در مجلس دارالشورای ملی حزب اجتماعیون اعتدالیون را تشکیل دادند.

ب) جریان طرفداران سوسیال دموکراسی که متأثر از اندیشه چپ بویژه انقلاب روسیه بودند و بعدها در مجلس دارالشورای ملی حزب اجتماعیون عامیون را تشکیل دادند.

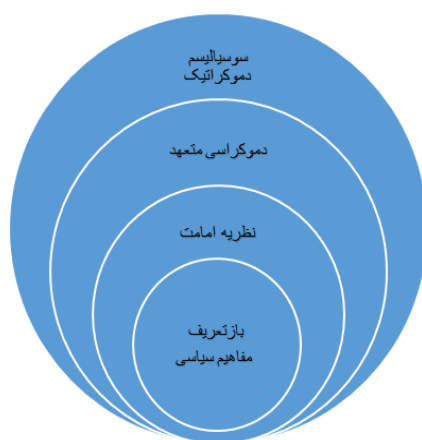
ج) جریان مذهبی که با گزینش قالب های مدرن و ترکیب آن با محتوای دینی / مذهبی خواستار بومی سازی در سیاست بودند (کربلایی پازوکی، ۱۳۸۷: ۶۱).

از تصادم و تعامل این سه جریان فکری، به مرور جریان چهارمی در عرصه سیاست شکل گرفت که از لیبرال دموکراسی عنصر «آزادی و آگاهی»، از سوسیالیسم عنصر «عدالت اجتماعی» و از فرهنگ دینی عنصر «اخلاق و مسؤولیت اجتماعی» را برگزیده و خوانش جدیدی از حاکمیت اراده عمومی در جامعه اسلامی ارائه کرد. در پژوهش حاضر تلاش می شود اندیشه سیاسی علی شریعتی در قالب این رویکرد مفهوم بندی شود. با این هدف که با استفاده از تولیدات فکری علی شریعتی در حوزه سیاست، راهکاری مناسب برای عبور از بحران حاکم بر جامعه امروز ارائه نمایند و در این چارچوب به خوانش مناسبی از دموکراسی دست یابند که علاوه بر انطباق با پیشینه و فرهنگ سیاسی کشورمان، با استانداردهای دموکراسی کلاسیک نیز بیشترین همپوشانی را داشته باشد. در فرایند این پژوهش اطلاعات مورد نیاز از طریق ابزار کتابخانه ای گردآوری شده و با کاربرد روش توصیفی-تحلیلی مورد استنتاج قرار گرفته اند.

۲. مدل تحلیلی پژوهش

برای پیشبرد روشمند پژوهش، سوال اصلی که نقطه تمرکز پژوهش قرار دارد و نویسندگان تلاش کرده اند پاسخ منطقی مناسب و بدیع به آن ارائه دهند عبارت از این است که شریعتی در مفهوم پردازی دموکراسی متعهد^۱ تحت تأثیر کدامین رویکرد کلان سیاسی قرار داشته و پیامدهای نظری آن برای اندیشه سیاسی شریعتی چه بوده است؟ فرضیه ای که در پاسخ به این

سؤال مورد بررسی و آزمون قرار گرفته این است که شریعتی در مفهوم پردازی دموکراسی متعهد تحت تأثیر رویکرد سوسیال دموکراسی قرار داشته و تلاش وی برای تلفیق آن با عناصر مکتب تشیع به ارایه نظریه امت و امامت و بازتعریف مفاهیم سیاسی در این چارچوب منتهی شده است. بر مبنای این فرضیه و متغیرهای پژوهشی مندرج در آن مدل تحلیلی پژوهش به شکل زیر قابل ترسیم است:



۳. پیشینه پژوهش

۳-۱. عبدالکریمی (۱۳۷۰) در کتاب «نگاهی دوباره به مبانی فلسفه سیاسی شریعتی یا تأملی بر پارادوکس دموکراسی متعهد» تخصیصاً به دال مرکزی اندیشه سیاسی شریعتی یعنی نظریه امت و امامت، دموکراسی هدایت شده یا دموکراسی متعهد می پردازد. عبدالکریمی در این کتاب با پرداختن به تعریف مفاهیم سیاسی از نگاه شریعتی، به چند تفاوت بین نظریه امت و امامت با دموکراسی اشاره می نماید؛ از جمله تفاوت هایی که بین سعادت و کمال، سیاست و پولیتیک، خدمت یا اصلاح، رهبری متعهد و دیکتاتوری وجود دارند. او در فصل دوم کتاب خود به موضوع تعارض و عدم تعارض دموکراسی غربی با دموکراسی متعهد اشاره می کند و در فصل چهارم به تمایزات فلسفه سیاسی شریعتی با مبانی نظری تئوکراسی می پردازد و مهم ترین آن ها را مخالفت شریعتی با رهبری کاریزماتیک معرفی می کند. عبدالکریمی در فصل پنجم کتاب ضمن کشف تعارض ذاتی در تئوری دموکراسی متعهد شریعتی به واکاوی نقاط تعارض می پردازد و نتایج فرضی و برون داد عینی این نظریه را به تصویر می کشد.

۲-۳. زیباکلام (۱۳۹۰) در کتاب از «دموکراسی تا مردم سالاری دینی» به بررسی نظریه امت و امامت یا دموکراسی متعهد شریعتی پرداخته و آن را با اصول اولیه و بدیهی دموکراسی کلاسیک و لیبرال مورد سنجش قرار داده است. از نظر او دیدگاه شریعتی درباره شیوه دستیابی زمامدار به حکومت حق انتخاب و اعمال اراده را از جامعه می گیرد. به نظر زیباکلام در نظریه امت و امامت به ایدئولوژی بیش از مردم اهمیت داده شده و از مردم به عنوان ابزار اجرای برنامه ها و رسیدن به اهداف ایدئولوژیک استفاده می شود؛ حال آنکه در دموکراسی باید مردم و مطالبات آن ها هدف باشد. در دیدگاه زیبا کلام نظریه دموکراسی متعهد شریعتی شرایط را برای حاکمیت یک دیکتاتوری تمام عیار در جامعه آماده می کند. ناگفته نماند که زیبا کلام از این مسأله که شریعتی برای تحقق این نظریه بین دو عصر حضور امام معصوم و عصر غیبت تفاوت قائل شده است غفلت نموده و هیچ اشاره ای به آن ننموده است.

۳-۳. امام جمعه زاده و روحانی (۱۳۸۷)، در «مقاله بررسی تطبیقی دموکراسی غربی با دموکراسی متعهد علی شریعتی» ابتدا به تبیین دموکراسی لیبرال از دیدگاه اندیشمندان غربی می پردازند و در ادامه به نقدهای شریعتی از دموکراسی لیبرال اشاره می کنند. از نظر این پژوهشگران یکی از نقدهای جدی شریعتی به دموکراسی لیبرال نقش پول در جهت دهی آن و پیوند ناگسستنی آن با استعمار و استثمار و غارت ملل جهان سوم است. از نظر آن ها، شریعتی بیشتر مجذوب قالب و کالبد دموکراسی شده بود تا محتوای آن و از اینرو عمده انتقاد او نیز متوجه محتوای دموکراسی غربی است که فرهنگ و ایدئولوژی بومی را نابود می کند. از نظر ایشان شریعتی نظریه امت و امامت خود را با توجه به شرایط کشورهای تازه استقلال یافته پس از جنگ جهانی دوم ارایه کرده که در آن ها سطح آگاهی بسیار پایین و سطح آمادگی جوامع برای فریب بسیار بالا بوده است. ایشان در پایان با مقایسه وظیفه مردم در دو نوع دموکراسی معتقد است در دموکراسی غربی وظیفه مردم انتخاب و عزل و در دموکراسی متعهد وظیفه مردم تنها کشف و بیعت است.

۴-۳. تاجیک (۱۳۸۹) در مقاله «دموکراسی متعهد روشی برای گذار به دموکراسی یا دیکتاتوری؟» به این موضوع اشاره می کند که شریعتی نیز مانند سیدجمال الدین اسدآبادی و اقبال لاهوری یک اصلاح گر و نواندیش دینی است که در قالب طرح هندسی مکتب یک تئوری منقح و مدون به نام امت و امامت یا دموکراسی متعهد ارائه کرده است. از نظر تاجیک به زعم

شریعتی دین و دموکراسی از لحاظ ذاتی با هم نقطه اشتراک ندارند، اما به لحاظ ساختاری و در فضای تعامل می‌توانند به ضرورت پیوند برقرار نمایند. از باور این نویسنده، نظریه شریعتی در باب سیاست و دموکراسی تابعی از عنصر آگاهی است. لذا او نظریه خود را مخصوص جوامع انتقالی که در حال آگاهی یافتن هستند می‌داند نه جوامع به آگاهی دست یافته. از نظر نویسنده شریعتی معتقد است اگر هدف دموکراسی غربی آزادی فردی و رفاه اجتماعی باشد، هدف دموکراسی متعهد آگاهی، کمال و مسؤولیت اجتماعی است.

۳-۵. حاضری و محمدی (۱۳۹۷) در مقاله ای با عنوان «مواجهه عصری و انتقادی شریعتی با دموکراسی» استدلال کرده اند شریعتی با واکاوی مجادلات زمانه خود در جهت پاسخگویی به یک نیاز مبرم آن روز، تلاش کرد نظریه ای در باب دموکراسی متعهد ارائه دهد که در یک فرآیند غیریت سازانه در تقابل با دموکراسی صوری یا لیبرالیستی غرب بوده است. به باور آن ها، شریعتی برای بازتعریف دموکراسی متعهد یا هدایت شده خود، به مفاهیمی مانند بیعت و شورا مراجعه کرده و به دفاع از نظریه دینی امت و امامت پرداخته و با انتقال مفهوم دموکراسی متعهد بر اساس سازواره برآمده از کلیت اسلام مدرن شیعی به اذهان نسل جوان و متدین هم عصر خویش، موفق میشود در خلق بنیان های ایدئولوژیک انقلاب ۱۳۵۷ نقش اساسی ایفا کند. منابع فوق، بی تردید، منابع ارزشمندی برای انجام پژوهش حاضر می باشند و از اینرو داده ها و اطلاعات موجود در آن ها در تدوین مقاله مورد استفاده قرار گرفته است. با این حال، ساختار و نتایج آثار فوق بطور کلی متفاوت از پژوهش حاضر است. بویژه، وارد کردن مفهوم سوسیال دموکراسی به چارچوب مدل تحلیلی پژوهش و تلاش برای تبیین دموکراسی متعهد و بازتعریف مفاهیم سیاسی از نگاه شریعتی در این چارچوب، خط تمایز روشنی بین پژوهش حاضر و آثار فوق می کشد و بعلاوه نتایج نوآورانه ای به همراه دارد که در عرصه سیاست ورزی برای عبور از بحران چندپارگی های هویتی در ایران مفید است.

۴. سوسیال دموکراسی

در نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی رویارویی فکری دو مکتب لیبرالیسم و مارکسیسم آغاز شد. در این فرایند هر دو مکتب دچار بحران های متعدد نظری، اجتماعی و سیاسی شدند. راه حل این دو مکتب در برابر بحران های حادث شده نقد و تجدید نظر در برخی مبانی نظری یا بعضی از رویکردها بود. در این میان برای نجات مکتب مارکسیسم از بحران های نظری، نظریه انتقادی

مکتب فرانکفورت وارد عمل شد و برای رهایی مکتب لیبرالیسم از معضلات اجتماعی رویکرد سوسیال دموکراسی ارائه گردید. نظریه انتقادی یا مارکسیسم تجدیدنظرطلب اگرچه با هدف اصلاح کژئی های دیدگاه چپ طراحی شده بود، اما برای دستیابی به اهداف خود از ابزارهای راستگرایانه بهره می گرفت. در نقطه مقابل سوسیال دموکراسی اگرچه برای عبور لیبرال دموکراسی از بحران های اجتماعی طراحی شده بود، اما نیم نگاهی به ابزار و امکانات فکری چپگرایانه داشت. با این توضیح می توان گفت سوسیال دموکراسی در واقع رویکردی ترکیبی شامل جنبه هایی از مارکسیسم/ سوسیالیسم و لیبرال/ دموکراسی است.

سوسیال دموکراسی در نگاه اول چشم اندازی چپگرایانه دارد، تا جایی که حتی در تاریخ تکوین آن به نام هایی همچون لنین، کائوتسکی و برنشتاین برمی خوریم. سوسیال دموکراسی اگرچه ریشه های عمیقی در ایدئولوژی مارکسیسم دارد، اما رویکردی متصلب ندارد و در دوره های مختلف اشکال و معانی متناسب با شرایط را به خود گرفته است. بر این اساس می توان در بازه زمانی صد سال اخیر برای سوسیال دموکراسی سه موج متفاوت قائل شد:

موج اول از حدود سال ۱۹۱۷ آغاز شد و تا حدود سال ۱۹۵۰ به طول انجامید که طی آن احزاب سوسیال دموکرات اروپایی تمایل به ورود در رقابت های پارلمانتاریستی داشتند. موج دوم از حدود سال ۱۹۴۲ آغاز شد و تا حدود سال ۱۹۹۴ ادامه یافت که طی آن احزاب سوسیال دموکرات به درک جدیدی از فضای بینا طبقه ای دست یافته بودند. موج سوم از حدود سال ۱۹۹۴ آغاز شده و تا کنون ادامه یافته و طی آن احزاب سوسیال دموکرات از خود تمایلاتی مبنی بر هماهنگی با تحولات کلان جهانی بروز می دهند (Benedetto & hix & mastrorocco, 2020:5).

رویکرد سوسیال دموکراسی، برخلاف دو دیدگاه لیبرالیسم و مارکسیسم که یکی به آزادیهای فردی و دیگری به عدالت اجتماعی اولویت می دهد، تأمین عدالت اجتماعی و آزادیهای فردی را توأمان پیگیری می کند. با این حال، کم نیستند اندیشمندانی که بر اصالت چپ این رویکرد تأکید دارند و آن را چپ میانه می نامند (گیدنز، بی تا: ۴۹). از نظر برخی اندیشمندان قرار گرفتن سوسیال دموکراسی در میانه دموکراسی و سوسیالیسم باعث ایجاد زمینه بروز بحران شده است و حتی بعضی دیگر خود همین موقعیت را بحران اصلی برمی شمارند و تأکید دارند بحران

عمده سوسیال دموکراسی این است که بین دو مکتب راستگرا و چپگرا ایستاده و هنوز نتوانسته بر تقسیم بندی چپ و راست فائق آید (Barbieri, 2017:5).

سوسیال دموکراسی اگرچه بن مایه ای چپ داشت، اما در مسیر تکاملی خود با گردش به راست سرانجام در اردوگاه راستگرایان قرار گرفت و در جرگه گفتمان سیاسی غرب نشست. لذا بی دلیل نیست که ۱۴ تا ۱۹ کشور اروپایی پیرو این منش مدیریتی هستند. از این روی می توان مدعی شد حدود ۸۸ درصد اتباع اروپای غربی تحت تأثیر سیاست های سوسیال دموکراسی قرار گرفته اند.

بنای ساختار سوسیال دموکراسی به لحاظ نظری بر پیشفرض های زیر استوار شده است:

الف) ارجحیت حقوق و منافع عمومی بر حقوق و منافع فردی: در این فقره سوسیال دموکراسی نه مانند مارکسیسم حقوق فردی را کاملاً نادیده می گیرد و نه مانند سرمایه داری حقوق فردی را امری مقدس و مهمتر از حقوق اجتماعی می بیند.

ب) ارجحیت عدالت اجتماعی بر آزادی فردی: در این خصوص سوسیال دموکراسی در رویکردی عقلانی امنیت، آرامش و سلامت جامعه و فرد را در گسترش عدالت اجتماعی می بیند و آزادی های فردی را نیز در چارچوب همین ساختار به رسمیت می شناسد و نه فراتر از آن.

ج) ارجحیت اخلاق عمومی بر سود فردی: در این خصوص می توان مدعی شد که سوسیال دموکراسی با محوریت پول، سرمایه و سود در تنظیم روابط اجتماعی مخالف است، هرچند آن را از اساس رد نمی کند. زیرا معتقد است در صورت حاکمیت ارزش های مادی صرف در جامعه ارزش هایی مانند آزادی های واقعی، رهایی، آگاهی، حقوق بشر و... به مخاطره می افتند.

با این مقدمه اکنون باید گفت که سوسیال دموکراسی دارای این ویژگی هاست:

۱. سوسیال دموکراسی برعکس مارکسیسم یا لیبرالیسم مکتبی فکری نیست، بلکه یک دکترین سیاسی است و از فرد یا افراد خاصی نیز نمی توان به عنوان بنیانگذار آن نام برد.

۲. سوسیال دموکرات ها هژمونی بازار آزاد در عرصه اقتصادی را نمی پذیرند و سپهر عمومی^۱ را بر منافع شخصی ترجیح می دهند. از نظر آن ها بازار پیش از آنکه عرصه تحکیم مالکیت فردی باشد عرصه تبادل اطلاعاتی است که کنشگران اقتصادی برای انتخاب هایشان به آن نیاز دارند.

۳. در سوسیال دموکراسی^۱ دولت نقش متعادل کننده دو سپهر اقتصاد و سیاست را بر عهده دارد و همانند رویکرد دولت رفاه با تأثیرپذیری از اقتصاد کینزی در پی مدیریت بحران

است (Apter, 2006: 68). با این تفاوت که دولت رفاه رویکردی مقطعی، اما سوسیال دموکراسی یک دکترین بلندمدت و تعمیم پذیر است.

۴. سوسیال دموکراسی سویه ای اقتصادی/ اجتماعی دارد و طرفداران آن در پی تحقق مساوات و حذف نابرابری اجتماعی هستند و به همین منظور خواهان دخالت دولت در مدیریت جامعه اند و معتقدند بدون دخالت دولت تعادل بین طبقات برخوردار و نابرخوردار برقرار نخواهد شد. در نگاهی کوتاه به تاریخچه سوسیال دموکراسی می توان دریافت که اگرچه این دکترین برای عبور لیبرال دموکراسی از بحران های پیش رو خلق شده است اما خود خالی از بحران نیست هرچند بحران آن نه از جنس ایدئولوژی که از جنس عدم توانمندی در ترکیب درست و کارآمد مطالبه گری، نقادی، سیاست ورزی و عملگرایی است (Pits & Lombardozzi & Warner, 2017: 18).

علی شریعتی اگرچه مارکسیست نبود، اما در اینکه تحت تأثیر گفتمان چپ و ایدئولوژی مارکسیسم قرارداد داشت هیچ تردیدی نیست. با این تفاوت که شریعتی تنها به جنبه های اجتماعی این ایدئولوژی تمایل پیدا کرده بود نه مبانی فکری و فلسفی آن (تاجیک، ۱۳۹۴: ۹۲). او ضمن وام گرفتن مفاهیمی همچون مبارزه طبقاتی، جامعه بی طبقه، دترمینیسم تاریخی، امپریالیسم، زیربنا و روبنا، ارزش افزوده، انقلاب دائمی و... از مارکسیسم آن ها را در قالب فکری خود بازتعریف نموده و در معانی جدید که متناسب با فرهنگ جامعه هدف باشد بکار برده است. در مجموع درباره رابطه شریعتی با ایدئولوژی مارکسیسم می توان گفت این رابطه مبتنی بر مهر و کین بوده است (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۷۸-۵۷۵). آنجا که بین مبانی نظری مارکسیسم همانند ماتریالیسم دیالکتیک و اصول باورهای دینی و مذهبی تعارضی پیش می آمد در برابر این ایدئولوژی موضع می گرفت یا آن را استحاله می کرد، اما آنجا که رویکردهای این ایدئولوژی را همراستای تحولات اجتماعی مورد نظرش می یافت نه تنها آن ها را تأیید می کرد که حتی مورد استفاده نیز قرار می داد. شریعتی در انتقاد از مارکسیسم/ سوسیالیسم از یکسو و کاپیتالیسم از سوی دیگر تفاوتی قائل نبود و از پایگاه یک روشنفکر مسلمان متعلق به جهان سوم هر دو ایدئولوژی را علیه منافع کشورهای محروم جنوب متحد و متفق می دید و منازعات

ظاهری آن‌ها را نمایشی ارزیابی می‌کرد. او به جای تقابل کلاسیک طبقه پرولتاریا با طبقه سرمایه‌داری صحنه جدیدی برای رویارویی ترسیم می‌نمود که در آن استعمارگر در برابر استعمار شده قرار می‌گرفت (شریعتی، بی تا: ۱۶۵). با این همه شریعتی پیش از آنکه به عنوان فردی متمایل به مارکسیسم تلقی شود باید شخصی علاقه‌مند به سوسیالیسم تلقی گردد. جالب است بدانیم که دیدگاه او درباره دموکراسی نیز متأثر از تمایل او به سوسیالیسم بوده است. اما سوسیالیسم مورد علاقه او از نوع شرقی آن یعنی روسی یا چینی نبود، بلکه با توجه به تحصیلات او در فرانسه و آشنایی با سوسیالیست‌های اروپایی که از قضا بعضاً مغضوب شوروی هم بودند او بیشتر به قرائت اروپای غربی از سوسیالیسم تمایل پیدا کرد که نام دیگرش سوسیال دموکراسی است (شریعتی، ۱۳۹۲: ۲۳). حتی می‌توان مدعی شد که او به جای اینکه سوسیالیسم را براساس تعاریف مارکسیسم کلاسیک بشناسد بر مبنای بازتعریف آن در نظریه انتقادی، مارکسیسم تجدیدنظرطلب یا مکتب فرانکفورت، شناخته است. لذا از مارکسیسم برائت می‌جوید، اما خود را سوسیالیست می‌نامد: «روشن است که به [چه] معنایی ما مارکسیست نیستیم و به چه معنایی سوسیالیست [هستیم]» (شریعتی، ۱۳۸۴: ۱۰۵-۱۰۳). شریعتی بر مبنای آرمان‌های این مکتب یعنی گسترش عدالت اجتماعی، رهایی و مبارزه با سرمایه‌داری و خودباختگی بشر به بازتعریف دموکراسی پرداخته و با ترکیب آن با عناصر بومی از جمله فرهنگ اسلامی و باورهای شیعی (تئوری امت و امامت) به مفهوم پردازش دموکراسی متعهد روی می‌آورد.

۵. دموکراسی متعهد

سارتر اولین اندیشمندی بود که در سال ۱۹۴۵ مفهوم «تعهد» را وارد ادبیات روشنفکری کرد. او تعهد را به معنای مسؤولیت و وظیفه‌ای برای روشنفران می‌دانست که باید برای ایجاد تغییر اجتماعی در جوامع خود تلاش کنند. شریعتی در همین چارچوب مدعی بود که روشنفکر- از جمله خودش- باید برای جامعه‌اش پیغمبری کند (رشیدی و دوست محمدی، ۱۳۹۸: ۶۴۸-۶۴۷). مفهوم دموکراسی متعهد را نمی‌توان بدون توجه به این مقدمه به خوبی درک کرد. گرچه در ایران «دموکراسی متعهد» با تئوری «امت و امامت» علی شریعتی گره خورده است، اما باید دانست که نخستین گام‌های تکوین این اندیشه در کنفرانس باندونگ در سال ۱۹۵۵ برداشته شد. در این کنفرانس ۲۹ کشور آسیایی و آفریقایی که عمدتاً دارای سوابق

استعماری بودند و تازه استقلال سیاسی خود را بدست آورده بودند شرکت داشتند. سران این کشورها با آگاهی از شرایط سیاسی کشورهای خود، در ۱۰ ماده توافق نهایی تحت عنوان اعلامیه پیشبرد آشتی و همکاری جهانی به شرایط سیاسی داخلی یا شیوه حاکمیت مردم بر سرنوشت خود و دخالت مردم در تصمیم سازی و مدیریت کلان کشور اشاره نموده و سخنی به میان نیاوردند. پیشفرض چنین تصمیمی این تحلیل از فضای سیاسی و اجتماعی کشورهای تازه استقلال یافته بود که قدرت های استعماری طی دهه ها یا حتی قرن ها حضور در مستعمرات شرایط را به نحوی تنظیم کرده اند که مردمان بومی هم در سطح زندگی هم در عرصه آگاهی و هم در زمینه انگیزه رشد و ترقی به حداقل ممکن بسنده نمایند. به این معنی که استعمارگران در سرزمین های تابعه اجتماعی را شکل داده بودند که ظاهری نامنسجم و توده وار داشتند و هنوز تا تکامل یافتن و تغییر ماهیت از اجتماع به جامعه راه درازی پیش رو داشتند. به همین دلیل سران کشورهای تازه استقلال یافته جهان سوم برای تحقق و حاکمیت دموکراسی در کشورهای خود قائل به یک دوره انتقالی شدند که طی آن دولت موظف می شد سطح زندگی، آگاهی و مهارت اجتماعی اتباع خود را تا به اندازه ای ارتقاء دهد که فرد فرد ایشان بتوانند درباره خود، جامعه، کشورشان و در نهایت حاکمیت دموکراسی تحلیلی درست ارائه دهند و تصمیمی مناسب اتخاذ کنند. این مقطع از تاریخ هرکشور تا رسیدن به بلوغ دموکراتیک برهه ای است که طی آن مردم حاکمیت خود را به صورت موقت به نظامی سیاسی که به نمایندگی از آن ها استقرار یافته واگذار می نمایند. در کنفرانس باندونگ مفهوم دموکراسی متعهد برای توصیف شرایط حاکم در این دوره انتقالی وضع شد. با توجه به اوج گیری گفتمان چپ پس از پایان جنگ جهانی دوم به نظر می رسد طراحان ایده دموکراسی متعهد تحت تأثیر ایدئولوژی مارکسیسم قرارداشتند و بین این دوره انتقالی و دوره انتقالی دیکتاتوری پرولتاریا نوعی تناظر مفهومی برقرار نموده اند. در این چارچوب دموکراسی متعهد دارای ویژگی های زیر است:

الف) دموکراسی متعهد یک مکتب یا یک ایدئولوژی یا یک راهبرد نیست، بلکه راهکاری مقطعی برای شرایط گذار به دموکراسی واقعی است.

ب) دموکراسی متعهد ویژه دوره های انتقالی است و پیش یا پس از دوره انتقال هیچ توفیقی نخواهد داشت.

پ) دموکراسی متعهد به چیزی فراتر از دموکراسی لیبرال تعهد دارد و آن تربیت افراد برای درک و ورود به عرصه دموکراسی واقعی است.

ت) دموکراسی متعهد برای رسیدن جامعه به دموکراسی واقعی هدف گذاری شده اما تا رسیدن با آن هدف و با توجه به شرایط جامعه مجبور به اجرای بند بند اصول دموکراسی لیبرال نیست.

ث) در دموکراسی متعهد، برعکس دموکراسی لیبرال، منطق عددی و رویکرد انتقادی حاکم نیست، بلکه دارای منطق تعهد و رویکرد خطی تا رسیدن به هدف معین است.

ح) گرانیگاه دموکراسی متعهد نه در قاعده هرم جامعه که در رأس هرم قرار دارد؛ زیرا در رأس هرم عنصر شناخت و آگاهی نسبت به هدف به حداکثر خود می رسد، در حالیکه این آگاهی و شناخت در قاعده هرم بسیار کم رنگ می شود. به این ترتیب دموکراسی متعهد نوعی سیستم حکومتی نخبه گراست.

۶. مقدمات نظری دموکراسی متعهد در اندیشه شریعتی

شریعتی تحت تأثیر عواملی چند از جمله نظام فکری مذهب تشیع، نظریه الهی پادشاهان، گرایش های سوسیالیستی، دست به کار مفهوم پردازی دموکراسی متعهد برای مدیریت جامعه شد که تحت عنوان نظریه امت و امامت به نام او به ثبت رسیده است.

شریعتی در تقسیم بندی نظام های سیاسی در جهان به پن نمونه اشاره کرده است: دموکراسی، حکومت موروثی، آریستوکراسی، مونارشی و اولیگارشی و سپس خبر از تکوین نوع ششمی از نظام سیاسی را می دهد که عمدتاً در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تبلور یافته و نام آن «رهبری دموکراتیک انقلابی» است. در این نوع حکومت نقش مردم تنها در همراهی با حکومت تعیین می یابد و تعیین مسیر و هدف را ایدئولوژی برعهده دارد. شریعتی در تعریف این رژیم سیاسی می گوید: «این حکومت انقلابی بر افکار عمومی و پسند عمومی تکیه نمی کند، بلکه به شعارهای مکتبش تکیه دارد و بر اساس همان ها کار و حکومت می کند» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۱۷۸). شریعتی ضمن تقسیم دموکراسی به دو نوع دیرپژه [آزاد] و آنگازه [متعهد] رهبری دموکراتیک انقلابی را معادل دموکراسی آنگازه به کار می برد. او این نوع حکومت را محصول کنفرانس باندونگ می داند و می گوید: «در اینجا حکومت با اکثریت آراء انتخاب می شود، اما با اکثریت آراء ساقط نمی شود» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۱۹۲). شریعتی بعضاً با انتقال نظام سیاسی رهبری دموکراتیک انقلابی به درون فرهنگ شیعی آنرا معادل امامت به کار

می برد. او بنای نظریه امت و امامت را بر سه پیش فرض استوار نموده است: بازتعریف تفاوت سیاست و پولیتیک، بازتعریف تفاوت امت و ملت، بازتعریف تفاوت امام و رهبر. از نظر شریعتی تا زمانیکه که تفاوت این مفاهیم به روشنی بازتعریف و مورد پذیرش قرار نگیرند دموکراسی متعهد به سرانجام نخواهد رسید. به نظر وی این نوع از نظام سیاسی باید مبتنی بر مولفه ها و مفاهیم سیاست، امت و امام شکل بگیرد و نه پولیتیک، ملت و زمامدار.

۱-۶. **بازتعریف سیاست و پولیتیک:** شریعتی با عنایت به شناختی که از تاریخ تکوین فرهنگ در دو حوزه مشرق زمین و مغرب زمین دارد قائل به دو نوع روح و بینش شرقی و غربی است. او ریشه بینش غربی را در دو تمدن یونان و روم جستجو می کند و معتقد است روح حاکم بر رنساس و تحولات پس آن نیز [مدرنیته] از همین جنس است. در نظر شریعتی بینش غربی بر عواملی چند از جمله اصالت فرد، اصالت قدرت، اصالت مصرف، اصالت زندگی این جهانی، اصالت عقل و... تاکید دارد. درحالیکه بینش شرقی از آنچه در بینش غربی هست گامی فراتر نهاده و در طلب حقیقت و عشق و عرفان در جهان هستی است. شریعتی با مقایسه موضع دو بینش درباره خدا تفاوت آن ها را آشکارتر می کند؛ آنجا که مدعی است در بینش غربی خدا آنقدر کوچک می شود تا به اندازه انسان نزدیک شود، اما در بینش شرقی انسان به اندازه ای رشد می کند و بالا می رود که به مقیاس خدایی نزدیک می شود (عبدالکریمی، ۱۳۹۳: ۱۵۹). شریعتی برای تبیین درست تفاوت دو مفهوم سیاست و پولیتیک ضمن اشاره به دو منشأ شکل گیری این واژگان مدعی است پولیتیک ساخته و پرداخته فرهنگ غرب بویژه یونان باستان است، اما سیاست برآمده از فرهنگ مشرق زمین بویژه معارف اسلامی است. او با ترسیم دو مسیر جدا و متفاوت برای سیاست و پولیتیک تلاش دارد برای آن دو، دو هدف جدا نیز در نظر بگیرد. لذا مدعی است سیاست ساختی دینامیک و پویا دارد که هدفش «مردم سازی» است، اما پولیتیک ساختی استاتیک دارد که هدف آن «مردمداری» است. او با وام گرفتن این تعریف از سیاست که در معنی تربیت اسب وحشی تجلی می یابد (شریعتی، م آ ۲۶، بی تا: ۴۹۶) به سه موضوع «تغییر»، «تربیت» و «تکامل» اشاره می نماید. بر این اساس سیاست وظیفه دارد مردم را از وضعیت فکری، اخلاقی و انسانی که در آن قرار دارند درآورد و در راستای تکامل به وضعیت بهتر و بالاتری ارتقاء دهد.

شریعتی برای تأکید بیشتر بر تفاوت دو واژه سیاست و پولیتیک از یکسو از تفاوت «بودن» و «شدن» بهره می‌گیرد و از سوی دیگر از تفاوت «ساختن» و «داشتن» استفاده می‌کند. بر این اساس سیاست وظیفه تسهیل جریان شدن و ساختن را بر عهده دارد، درحالیکه پولیتیک عهده دار مسؤولیت نحوه بودن و داشتن است. به بیان ساده سیاست خواهان این است که در بنیادهای فکری، نهادهای فرهنگی، ساختار اجتماعی، اخلاق، سنت و سلیقه جامعه تغییراتی عمیق ایجاد نماید، به نحوی که جامعه از طریق نوزایی به جامعه‌ای جدیدتر اما متریقی‌تر تبدیل شود. در حالیکه پولیتیک نه تنها چنین وظیفه‌ای ندارد، بلکه با این تغییرات عمیق مخالف است و آن‌ها را مغایر بودن و داشتن که لازمه آن‌ها سکون و آرامش و عدم تغییر است می‌داند. با این تعریف از سیاست، تعریف حکومت و وظائف ذاتی آن نیز تغییر می‌یابد؛ به این مفهوم که در پولیتیک حکومت عبارت است از اداره دموکرات منبشانه جامعه براساس خواست مردم، اما در سیاست حکومت عبارت است از یک قدرت رهبری‌کننده انقلابی، تربیت‌کننده و تغییردهنده ارزشهاست (عبدالکریمی، ۱۳۹۳: ۱۶۱).

شریعتی طبق همین تفکیک حکومت‌ها را به دو دسته کلی تقسیم بندی می‌کند: حکومت مصلح و حکومت خدمتگزار. از نظر او بین اصلاح و خدمت تفاوتی عمیق هست. خدمت کمک به فرد است در بودنش و در تثبیت بیشتر شرایطی که در آن قرار دارد، اما اصلاح کمک به فرد است در شدنش و در حرکتی که برای رسیدن به موقعیت بهتر پیش رو دارد. لذا خدمت از جنس سکون و عدم ترقی اما اصلاح از جنس حرکت و رشد و تکامل است.

تفاوت ارزش‌ها و هنجارهای پولیتیک و سیاست در اندیشه علی شریعتی

ارزش‌های مورد قبول پولیتیک	ارزش‌های مورد تأیید سیاست
بودن	شدن
خوشبختی	تکامل
سعادت	کمال
مصلحت	حقیقت
رفاه	رشد
خوشی	خوبی
خدمت	اصلاح

۲-۶. بازتعریف امت و ملت: ملت از واژه لاتینی *latio* گرفته شده که به معنی تولد یا نیای

مشترک است. اگرچه اندیشمندان بسیاری از جمله هانس کاهن، ارنست رنان، فردریک هرتس، فردریک شومان، مارکس، انگلس و... از زوایای گوناگون به تعریف ملت پرداخته اند، اما واقعیت مشترک در همه این تعاریف این است که ملت یک پدیده تاریخی است و وابسته به یک سرزمین که صرفنظر از گروه نژادی، وابستگی قبیله ای یا گرایش های دینی بوجود آمده است (عالم، ۱۳۸۶: ۱۵۴).

شریعتی از اساس با ملت به عنوان پدیده ای تاریخی و انسانی مخالف است و حتی بعضاً آن را معادل ایدئولوژی بکار برده است (شریعتی، ۱۳۷۱: ۳۳۲). لذا برای ملت به مفهوم عرفی اصالتی قائل نیست و در مقام مقایسه هیچکدام از واژگان ملت، قبیله، قوم، طایفه، شعب، طبقه، اجتماع، نژاد، توده و... را با امت همطراز نمی بیند. از نظر او هیچکدام از عوامل شکل دهنده ملت مانند خاک، خون، نژاد، تاریخ، جغرافیا و زبان مشترک به تنهایی یا در کنار هم قادر به همآوردی با عناصر متشکله امت نیستند. او در توصیف امت می گوید: «امت جامعه ای است که در هیچ سرزمینی ساکن نیست... و براساس هیچ پیوند خونی و خاکی استوار نیست. امت جامعه ای است که بر مبنای هیچ تشابهی در کار و شکل زندگی و درآمد شکل نیافته است» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۶۴). از نظر شریعتی دو عامل «اشتراک در اندیشه» و «اشتراک در عمل» پیش نیازهای تشکیل امت هستند. از دید او کلیدواژه امت مفاهیمی همانند «حرکت»، «هدف»، «تصمیم آگاهانه»، «تعهد» و «تکامل» را به صورت ضمنی در خود دارد. لذا می توان ادعا کرد که امت بر ۴ اصل زیر بنا نهاده شده است:

۱. انتخاب: بر اساس معیارهای ایدئولوژیک، نه احساسات یا منافع شخصی و گروهی.
 ۲. حرکت: مسیری که ایدئولوژی پیشاپیش ترسیم نموده است.
 ۳. مقصد: رسیدن به کمال و تبدیل انسان به خداگونه ای بر زمین و ساختن جامعه ای توحیدی.
 ۴. پیش روی: عدم بازگشت از مسیری که طی شده و نگاه به افق هایی که نویدبخش آینده روشن هستند.
- امت دارای ویژگی هایی است که دیگر واژگان معادل از آن محرومند. لذا باید گفت امت جامعه ای انسانی است که همه افرادی که در یک هدف مشترک هستند گرد هم آمده اند تا براساس یک رهبری مشترک به سوی آینده ایده آل خویش حرکت کنند. به تعبیر دقیق تر امت عبارت

است از جامعه ای مهاجر و درحال حرکت بسوی کمال مطلق. چنانچه بخواهیم سه نقطه گرانیگاه تعریف شریعتی از امت را شناسایی نماییم باید به سه عنصر اعتقاد به ایدئولوژی واحد، تعهد و وفاداری عملی به آن و وجود رهبری اعتقادی مشترک اشاره نماییم (عبدالکریمی، ۱۳۷۰: ۵۹).

با نگاهی گذرا به تعاریف عرفی از ملت و تعریف شریعتی از امت می توان به تفاوت های ذیل پی برد:

۱. ملت پدیده ای عینی و تاریخی است، اما امت پدیده ای ذهنی است که می تواند به صورت دفعی نیز ظاهر شود.

۲. ملت وابستگی به سرزمین خاصی دارد، اما امت به هیچ سرزمینی وابستگی ندارد.

۳. ملت از اجتماعات کوچک درون مرزهای سیاسی تشکیل می شود، اما امت یک کلیت غیرقابل تجزیه است و مرزهای اعتقادی آن نامحدود است.

۴. ملت رویه ای محافظه کار دارد و خواهان حفظ ثبات، آرامش و امنیت است، اما امت سویه ای انقلابی دارد و دائم در حال حرکت است.

۵. ملت خود می تواند برای خود مسیر و هدف تعیین کند، اما مسیر و هدف در امت از قبل تعیین شده است.

۶. ملت برای خود رسالت تاریخی قائل نیست و خود را متعهد به هیچ مرام یا مسلکی نمی داند، اما امت حیات خود را وابسته به مرام و مسلک می بیند.

۷. ملت پدیده ای طبیعی، مستقل و خودبنیاد است، در حالیکه امت پدیده ای وضعی، وابسته و سلسله مراتبی است.

۳-۶. بازتعریف امام و زمامدار: زمامدار که در هر رژیم سیاسی عنوانی مطابق با ساختار سیاسی آن می یابد مانند رئیس جمهور، نخست وزیر و... در مجموع واژه ای زمینی و عرفی است. در فرهنگ دموکراسی زمامدار دارای ویژگی هایی زیر است:

۱. با رأی مستقیم یا غیرمستقیم مردم انتخاب و در صورت لزوم به همین روش عزل می شود.

۲. برای مدتی معین در مقام زمامداری منصوب می شود.

۳. در صورت تخلف از وظائف قانونی و ناتوانی در انجام مسؤولیت پیش از موعد عزل می شود.

۴. چارچوب کاری زمامدار قانون اساسی و قوانین وضع شده توسط نمایندگان مردم است.

۵. زمامدار در برابر مردمی که او را انتخاب و به حکومت منصوب کرده اند متعهد است و باید به آن ها پاسخگو باشد نه کس یا چیز دیگر.
۶. زمامدار جز انجام آنچه که مردم وکالتاً به او واگذار کرده اند اجازه انجام هیچ وظیفه دیگری را ندارد.
۷. مخالفت با زمامدار و انتقاد از عملکرد او نه تنها امری مضموم نیست که هنجاری دموکراتیک در راستای اصلاح کژی ها ارزیابی می شود.
۸. زمامدار نماینده مردم یک کشور است نه نماد تاریخ و باورها و هویت و فرهنگ آن. برداشت علی شریعتی بر خلاف تعریف عرفی از زمامدار که در شرایط عادی ارائه می شود، امام را در فضایی انقلابی تعریف و تبیین می کند. از نظر شریعتی امام با امت هم ریشه است و لذا تقارن های معنایی متعددی نیز بین این دو واژه برقرار می شود.
- در دیدگاه شریعتی که منبعث از فرهنگ شیعی است امام دو معنی و مفهوم را در خود دارد یکی «سرمشق» و دیگری «پیشوا» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۵۸). از نظر شریعتی نظام امامت با رژیم های مبتنی بر وراثت یا رژیم های استبدادی، طبقاتی و خانوادگی متفاوت است. شریعتی بر این باور است که امامت نظامی موقت برای حاکمیت در مقطع خاصی از زمان است، اما حوزه مسؤولیت و مأموریت امام بسیار گسترده تر و پیچیده تر از زمامدار است. زیرا زمامدار تنها متولی نیازهای عینی جامعه است، اما امام باید برای رهبری فکری و مدیریت ذهن مردم نیز برنامه منسجمی طراحی و اجرا نماید: «امامت عبارت است از رسالت سنگین رهبری و راندن جامعه و فرد از آنچه هست به سوی آنچه باید باشد» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۶۰).
- از دیدگاه علی شریعتی انقلاب پس از پیروزی نیازمند سه چهره است: ایدئولوگ، رهبر و زمامدار (شریعتی، ۱۳۹۳: ۱۴۶). در فرهنگ شیعی امام هر سه نقش را برعهده دارد یعنی هم بنیانگذار مکتب فکری و طراح ایدئولوژی است، هم رهبر و قهرمان انقلاب است و هم سیاستمداری است که در قامت زمامدار به مدیریت جامعه می پردازد. او مافوق انسان نیست، بلکه انسانی مافوق است: «امام عبارت از یک موجود انسانی است که وجودش، روح و اخلاقش، شیوه زندگی اش، به انسان ها نشان می دهد که چگونه باید بود و چگونه باید زیست..... امام کسی است که با بودن خودش، با اندیشیدن خودش، گفتن خودش، با شکل زندگی کردن خودش به انسان ها نشان می دهد که تا اینجا می توانید بشوید و بیایید و تا این مرحله می توانید ارتقاء پیدا کنید»

- (عبدالکریمی، ۱۳۷۰:۷۷). بسیار روشن است که شریعتی در این فقره به موازات فرهنگ شیعی حرکت می کند و در بعد سیاسی موضوع نیز نیم نگاهی به اندیشه فیلسوف شاهی افلاطون دارد. نکته جالب توجه در اندیشه سیاسی شریعتی در خصوص بحث امام و امامت این است که امام در خلأ و خارج از اتمسفر جامعه تکوین می یابد و مردم در تکوین نقش و واگذاری رهبری به او یا هر تحول دیگر حول محور امام هیچ نقشی ندارند.
- او در معرفی و تبیین امام می گوید: «امامت یک حق ذاتی است ناشی از ماهیت شخص که منشأ آن خود امام است نه عامل خارجی انتخاب و نه انتصاب. منصوب بشود یا نشود منتخب مردم باشد یا نباشد امام است» (شریعتی، ۱۳۹۳:۱۵۴). با این وصف امام در اندیشه سیاسی علی شریعتی دارای ویژگی هایی ذیل است:
۱. یک انسان مافوق یا یک انسان کامل است.
 ۲. انسانی است که در همه زمینه های فکری، سیاسی، مدیریتی، علمی و... از همه پیشتر و جلوتر است.
 ۳. امام، امام زاده می شود زیرا امامت ذاتی است نه اکتسابی.
 ۴. امام، امام است در همه زمینه ها و مردم در امامت او هیچ نقشی ندارند.
 ۵. مقام امامت ابدی است، امام تا زنده است امام است و حتی پس از مرگ هم مقام خود را از دست نمی دهد.
 ۶. امام بیش از هرکس ایدئولوژی حاکم بر جامعه خود را می شناسد و بیش از همه به آن پایبند است، هرچند تبیین و تفسیر این ایدئولوژی هم وظیفه اوست.
 ۷. امام با انتخاب، انتصاب، وصایت، کودتا، انقلاب و... هیچ نسبتی ندارد. او معالم الطريق یا علامت راهنمایی است. تنها وظیفه مردم شناسایی، کشف و اطاعت از اوست.
 ۸. امام نماد و الگوی امت است. او باید از چنان هویت و شخصیتی برخوردار باشد که همه تلاش کنند مانند او شوند تا به کمال برسند.

تفاوت زمامدار و امام در اندیشه علی شریعتی

ویژگی های زمامدار (رهبر عرفی)	ویژگی های امام (رهبر ایدئولوژیک)
یک انسان مانند سایر انسانهاست	یک انسان مافوق و ابرمرد است.
برای رهبری هیچ ویژگی ذاتی خاصی ندارد	انسان کامل است و کسی جز او این ویژگی را ندارد.

با وراثت، انتصاب، انتخاب و... رهبر می‌شود.	خود به خود رهبر است.
دوره زمامداری‌اش کوتاه و موقتی است.	دوره زمامداری‌اش بلند و مادام‌العمر است.
توسط مردم انتخاب و عزل می‌شود.	توسط مردم انتخاب می‌شود اما عزل نمی‌شود.
به مطالبات مردم تعهد دارد.	به آرمان‌های ایدئولوژی تعهد دارد.
هدفش خدمت به مردم است.	هدفش هدایت مردم است.
متولی زندگی مادی و مطالبات عینی است.	خود را متولی همه جنبه‌های زندگی بشر می‌داند.
نماینده و وکیل جامعه است.	الگو و سرپرست جامعه است.
نقشی همانند پلیس دارد.	نقشی همانند چوپان دارد.
فراتر از نقد نیست و انتظار حمایت دارد.	مقدس و فراتر از نقد است و انتظار اطاعت دارد.
به سادگی برای مردم قابل شناسایی است.	شناسایی او نیازمند آگاهی و شناخت عمیق است.
مسئول چگونه «بودن» مردم است.	مسئول چگونه «شدن» مردم است.

۷. جمع بندی و نتیجه‌گیری

تحقیق نظریه دموکراسی متعهد شریعتی در نگاه اول دچار چند ابهام است. اول آنکه برخلاف روش معمول در فرهنگ علمی برای معرفی نظریه سیاسی خود به جای بکارگیری روش بی طرفانه فلسفی از رویکرد کلامی که در معرض اتهام طرفداری از پیشفرض هاست استفاده کرده است. دوم آنکه به موضوع دموکراسی متعهد نگاهی تاریخی و جغرافیایی دارد و لذا نمی‌تواند از چارچوب‌های فرهنگ شیعی حاکم بر جامعه ایران خارج شود. از این روی دیدگاه او برای سایر جوامع قابلیت تعمیم ندارد. سوم اینکه او نظریه خود را برای جوامعی که در حال انقلاب، تنش و دگردیسی هستند طراحی کرده و لذا به نظر می‌رسد در زمان ثبات، آرامش و استقرار کاربرد چندانی ندارد. چهارم آنکه شریعتی بدون در نظر گرفتن فاکت‌های میدانی از جمله نقش بسیار مهم مردم در تحولات سیاسی و اجتماعی گویی در خلأ بحث خود را مطرح کرده و امیدی به تحقق آن ندارد و لذا از واکاوی دقیق آن خودداری کرده است. پنجم آنکه تئوری او از تناقضاتی چند رنج می‌برد و مختصر تلاش او برای رفع تناقضات و ابهام زدایی نیز خود بر ابهامات موجود افزوده است. شریعتی در برابر منتقدانی که به نظریه او اتهام دیکتاتوری زده اند به تفاوت فرم و محتوا اشاره کرده که به حل ابهام کمک چندانی ننموده است.

با این همه دموکراسی متعهد دکتر علی شریعتی از دو نقطه قوت بسیار مهم و راهبردی برخوردار است. اول آنکه این نظریه با زمینه فکری جامعه ایران در دهه های ۴۰ و ۵۰ شمسی هماهنگ است و با باورهای دینی، فرهنگ اساطیری و هویت مذهبی جامعه ایران تا حدود زیادی انطباق دارد. به عبارتی او در تدوین این نظریه به جغرافیای ایده عنایت داشته است و لذا این امر در گرایش جریان های انقلابی برای تعریف یک مدل حکومتی اسلامی به عنوان آلترناتیو نظام پادشاهی بسیار مؤثر افتاده است. موضوع دیگر که اهمیت کاربردی بیشتری دارد تقسیم تاریخی این نظریه به دو دوره امامت امام معصوم(ع) و دوره غیبت امام معصوم(ع) است، به نحوی که می توان مدعی شد همه آنچه تحت عنوان صلاحیت ها و ویژگی های امام در نظریه دموکراسی متعهد آمده است به ائمه معصومین(ع) باز می گردد و خارج از این دایره شامل حال کسی نمی شود. از این روی او در عصر غیبت به جای قائل شدن نقش محوری برای امام در مدیریت جامعه، برای مردم نقش محوری قائل است

ویژگی عمده جامعه ایران در دهه های ۴۰ و ۵۰ حاکمیت فضای استبدادی و چیره گی تبعیض و بی عدالتی بود و تمام هم و غم کنشگران سیاسی از جمله علی شریعتی نیز در این مقطع تاریخی صرف برطرف کردن این دو معضل می شد. علیرغم تلاش تحسین برانگیز اندیشمندان و روشنفکران معاصر، جامعه و نظام سیاسی ایران همچنان گرفتار کژتابی از دو موضوع «آزادی» و «عدالت» است. در همین راستا بی توجهی به مطالبات آزادیخواهانه مردم منجر به بحران مشروعیت، و کم توجهی به مطالبات عدالت طلبانه آن ها به بحران کارآمدی انجامیده است. این دو ابربحران که بحران های بسیاری را در درون خود بازتولید کرده و می کنند تنها با کاربست یک رویکرد عقلانی، بومی و منطبق با شرایط ذهنی و عینی جامعه امکان حل و فصل دارند. تحولات تاریخ معاصر گواهی می دهد که هرگونه تغییر و تحول در جامعه ایران باید در مثلی از ملیت، مذهب و مدرنیته صورت پذیرد؛ زیرا این سه عنصر نه قابل حذفند و نه به تنهایی توان مدیریت جامعه را دارند. به باور نویسندگان این سطور کاربست دیدگاه های سیاسی دکتر علی شریعتی به دلیل برخورداری از سه عنصر ایرانییت، اسلامیت و مدرنیته مفید فایده است. نزدیکی و قرابت فکری اندیشه سیاسی شریعتی با سوسیال دموکراسی که در آن دو عنصر آزادی و عدالت نه تنها در تقابل باهم نیستند، بلکه در فضایی همدلانه گام به گام و در کنار هم به پیش می روند از سویی و تئوری دموکراسی متعهد شریعتی بویژه بخش دوم آن که مربوط به دوره غیبت کبری است از سوی دیگر راهکار منطقی مدیریت جامعه را ارائه می نمایند. بر این اساس،

با عنایت به این واقعیت که در دوره غیبت امام معصوم(ع) قدرت حاکمیت از متن مردم سرچشمه می‌گیرد، باید زمینه‌هایی فراهم شود که رأی، اراده و سلیقه مردم در فرایند تصمیم‌سازی، مدیریت و هدایت جامعه مورد توجه قرارگیرد. با اجرای این رویکرد مردم جامعه در فضایی بین‌ذهنی بین عناصر ملیت، مذهب و مدرنیته ارتباطی منطقی برقرار نموده و در این چارچوب به بازتعریف اهداف و آرمان‌های خود می‌پردازند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- امام جمعه زاده، سید جواد و روحانی، حسین (۱۳۸۷)، «بررسی تطبیقی دموکراسی غربی با دموکراسی متعهد علی شریعتی»، *مجله علوم اجتماعی*، سال ۴، شماره ۱، صص ۷۸ - ۵۹.
- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، پرواند (۱۳۹۴)، *تاریخ ایران مدرن*، چاپ ۱۲، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۹۲)، *اندیشه ترقی و حکومت قانون*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- تاجیک، احسان (۱۳۸۹)، «دموکراسی متعهد روشی برای گذار به دموکراسی یا دیکتاتوری؟»، *مجله چشم انداز ایران*، شماره تیر و مرداد، صص ۱۰۸ - ۱۰۴.
- تاجیک، احسان (۱۳۹۴)، «شریعتی و چپ اندیشی ایدئولوژیک»، *فصلنامه سیاست*، سال دوم، شماره ۶، صص ۱۰۲ - ۷۸.
- حاضری، علی محمد و محمدی، سمیرا (۱۳۹۷) «مواجهه عصری و انتقادی شریعتی با دموکراسی»، *فصلنامه اندیشه سیاسی در اسلام*، شماره ۱۷، صص ۱۱۱ - ۸۰.
- رشیدی، احمد و دوست محمدی، حسین (۱۳۹۸)، «تحلیل ساختار سه وجهی اندیشه‌های دکتر علی شریعتی»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۹، شماره ۳، صص ۶۶۴ - ۶۴۵.
- زیباکلام، صادق (۱۳۹۰)، *از دموکراسی تا مردمسالاری دینی: نظری بر اندیشه سیاسی علی شریعتی*، تهران: انتشارات روزنه.

شریعتی، احسان (۱۳۹۲)، «شریعتی و گفتمان عدالت»، یادنامه شریعتی؛ عابر مرزها، دو ماهنامه چشم انداز ایران، پاییز ۱۳۹۲، صص ۲۳ - ۲۲.

شریعتی، علی (۱۳۷۱)، فرهنگ لغات کتب دکتر علی شریعتی، تهران: انتشارات قلم.

شریعتی، علی (۱۳۸۴)، جهت گیری طبقاتی اسلام، تهران: انتشارات چاپخش و بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی.

شریعتی، علی (۱۳۹۳)، امت و امامت، مشهد: نشر سپیده باوران.

شریعتی، علی (بی تا)، بازگشت به خویشتن، تهران: حسینیه ارشاد.

شریعتی، علی (بی تا)، مجموعه آثار ۲۶، تهران: حسینیه ارشاد.

عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۶)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.

عبدالکریمی، بیژن (۱۳۷۰)، نگاه دوباره به مبانی فلسفه سیاسی شریعتی: یا تأملی بر پارادوکس

دموکراسی متعهد، چاپ اول، تهران: نشر چلونگری.

عبدالکریمی، بیژن (۱۳۹۳)، نوشته های اساسی شریعتی، تهران انتشارات نقد فرهنگ.

کربلایی پازوکی، علی (۱۳۸۷)، «پیشینه مردمسالاری در غرب و ایران»، فصلنامه خط اول، سال ۲، شماره ۵، صص ۸۰ - ۵۷.

گیدنز، آنتونی (بی تا)، «گزیده ای از مقاله ۵ مشکل بنیادی سوسیال دموکراسی در کتاب راه سوم آنتونی گیدنز»، مجله آئین، سال اول، شماره اول، صص ۵۲ - ۴۶.

ب) منابع انگلیسی

Apter, David E. (2006), **the Blackwell Dictionary of Modern Social Thought**, Edited by William Outhwaite, Second Edition.

Barbieri, Pierpaolo (2017), "The Death and life of Social Democracy", **Foreign Affairs**, April.25 .

Beneditto, Giacomo; Hix, Simon and Mastrococco, Nicola (2020), "the Rise and fall of Social Democracy. 1918 - 2017", **American Political Sciences Review**. pp 1 - 50.

Pitts, F. H., Lombardozzi, L., and Warner, N. (2017), "Beyond Basic Income: Overcoming the Crisis of Social Democracy?", **Foundation for European Progressive Studies**. <http://www.fepseurope.eu/en/publications/ditails/517>.